

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه  
سال دوازدهم (۱۳۹۰)، شماره ۲۳

## بررسی روایت‌شناسی حکایت‌های اسرارنامه عطار\*

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مرضیه‌السادات فاطمی<sup>۱</sup>

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

### چکیده

در هر داستانی، همزمان با خلق داستان روایت نیز همراه آن خلق می‌شود؛ زیرا داستان در قالب کلمات و عبارات هویت می‌یابد و از طریق صدایی درونی به متن منتقل می‌شود، این صدا متعلق است به راوی یا فردی که روایت را برای ما بازگو می‌کند. راوی می‌تواند از دیدگاه‌های متفاوتی از درون یا برون، داستان را برای ما روایت کند که به این دیدگاه زاویه دید گفته می‌شود و انتخاب آن بسته به نظر و سلیقه نویسنده داستان است. عطار در اسرارنامه خود بسته به موقعیت‌های مختلف از دیدگاه‌های متفاوتی داستان را روایت می‌کند و در اغلب موارد زاویه دید و راوی را در یک داستان واحد چندین بار تغییر می‌دهد، در برخی موارد، عطار، روایتی را در دل روایتی دیگر قرار می‌دهد. بنابراین روایت چند سطحی ایجاد می‌شود که هر کدام را جداگانه می‌توان بررسی کرد. راوی در داستان‌های اسرارنامه اصولاً واضح و آشکار است، ولی اغلب در پایان داستان با دیگر روایان به گونه‌ای همانند می‌شود که نمی‌توان آن را باز شناخت. عطار به طور کلی در اسرارنامه از هفت راوی استفاده می‌کند که در این مقاله نوشته به آن به صورت مفصل پرداخته شده است.

روش علمی تحلیل روایت بر اساس دیدگاه‌های زبان‌شناسان و ساختارگرایان ضرورتی است که تا حدی در این مقاله دنبال می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که: در داستان‌های عطار، روایت در خدمت درونمایه قرار می‌گیرد. علاوه بر آن، شیوه روایی عطار، عموماً مستقیم و خطی است و کمتر از شیوه‌های موجی و حلقوی بهره برده است.

کلیدواژه‌ها: روایت، راوی، زاویه دید، اسرارنامه، عطار نیشابوری.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۲/۲۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۱۱/۱۱

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: m\_Fatemi\_83@yahoo.com

## مقدمه

اگر داستان را روایتی بدانیم مبتنی بر جعل که نویسنده می‌کوشد تا با پرداخت تخیلی آن فکر و اندیشه خود را به شخصیت‌هایی دهد تا در ضمن حوادثی که می‌آفرینند و گفتگویی که می‌کنند، این فکر را به خواننده القا کنند، ناگزیریم بپذیریم که بخش عمده داستان در روایت شکل می‌گیرد، به بیان دیگر تا روایت نباشد داستان هویت حضوری ندارد؛ بالطبع روایت نیز به وسیله روای شکل می‌گیرد. یعنی این روای است که به وسیله گزینش روایات، گفتگوها و شکل دادن به شخصیت‌ها و حوادث، اندیشه مورد نظر خود را در داستان به پیش می‌برد و می‌کوشد تا با تکنیک «حقیقت ماندی» در جان و دل خواننده نفوذ کند. روایت‌شناسی (Narratology) امروزه به منزله بخش قابل توجهی از علم مطالعه قصه، از اجزای جدانشدنی دانش قصه‌شناسی است و «تمامی اشکال روایت را از قبیل اسطوره، فیلم، رؤیا و نمایش در بر می‌گیرد.» (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۷)

روایت‌شناسی و به طور کلی تحلیل ساختاری چندان پیشینه‌ای در زبان و ادب فارسی ندارد زیرا زمان زیادی از مطرح شدن این موضوع نمی‌گذرد ولیکن در این مدت نیز کتابهایی در این ارتباط نوشته شده و یا به فارسی ترجمه شده است و مقالاتی نیز به صورت کوتاه عرضه شده و یا موضوع پایان‌نامه قرار گرفته است که تعدادی از این مدارک عبارتند از:

- ۱- ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، نویسنده: ولادیمیر پراپ، مترجم: فریدون بدره‌ای، ناشر: انتشارات توس.
- ۲- دیدار با سیمرخ، نویسنده: تقی پورنامداریان، ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (در این کتاب دکتر پورنامداریان با توجه به اصل ساختارگرایی به نگارش پرداخته‌اند که در این میان دو فصل کتاب تحت عنوان‌های «سیری در یک غزل عطار» و «نگاهی به داستان پردازی عطار» مستقیماً بررسی و تحلیل ساختاری هستند).
- ۳- تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، نویسنده: اکبر اخلاقی، ناشر: نشر فردا.

۴- ساختار داستانی زال و رودابه، نویسنده: یحیی طالبیان، نجمه حسینی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۳، صص ۹۵-۱۱۶.

۵- بررسی ساختار روایت در داستان‌های مثنوی (پایان نامه دکتری)، پژوهشگر: اکبر اخلاقی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۲.

چند و چون روایت از شکل زاویه دیدی که راوی بر می‌گزیند، توکد می‌یابد و به کمک زبان تصاویر و کلمات پیش می‌رود. میزان اطلاعاتی که راوی در قالب من روایتگر می‌ریزد، نقش تعیین کننده‌ای در هویت بخشیدن به شخصیت‌ها و حوادث دارد. بنابراین می‌توان روایت را بر اساس راوی، زبان، شخصیت، حوادث و فضا به سطوح مختلفی تقسیم کرد. گرچه ممکن است یک روایت خود واجد چند سطح در واحد ساخت زبان یا شخصیت باشد. برای مثال زبان روایت می‌تواند ساختی ادبی هنری، روزمره و عادی، فولکلوریک، طنز، ستر و خشن داشته باشد، بر اساس تفاوت هر یک از این سطوح زبانی، شخصیت نیز رفتاری متفاوت پیدا می‌کند. حتی داستان ممکن است از زبانی ترکیبی و نیز از شخصیت‌هایی ترکیبی استفاده کند. مهم است بدانیم که راوی تنها شاهد بی‌طرف حوادث نیست؛ حتی اگر خود بیرون از داستان قرار گیرد؛ چرا که روایت بر اساس جعل ذهنی او شکل می‌گیرد.

نوشتار حاضر تحلیلی است از روایت و چگونگی آن در منظومه اسرارنامه عطار نیشابوری، این منظومه که شامل ۹۹ حکایت حکمی، اخلاقی و عرفانی است توسط شیخ فریدالدین عطار نیشابوری عارف بزرگ قرن‌های ۶ و ۷ سروده شده و بیشتر آن به شکل داستان‌های خطی با حوادثی سلسله وار و علی و معلولی پیش می‌رود و عمده حوادث نیز در اختیار درون مایه یعنی فکر و اندیشه سراینده قرار می‌گیرد، تحلیل روایت راوی، زاویه دید، سطوح روایت، کنشهای گفتاری، روایت‌گران برون داستانی و درون داستانی، عمده‌ترین مباحثی است که در این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

### راوی و زاویه دید

راوی صدایی است در درون متن که به واسطه آن صدا و فردی که صدا متعلق به اوست، داستان به مخاطب انتقال می‌یابد؛ شخصیتی است که داستان را روایت می‌کند و تأثیر زیادی در روند داستان دارد، رخدادها را انتخاب می‌کند، گسترش می‌دهد، حذف می‌کند، کوتاه می‌کند، پیگیری می‌کند و شکل می‌دهد. همچنین اوست که شخصیت‌ها را آشکار می‌کند و آنها را به خواننده معرفی می‌کند و می‌شناساند. خواننده از طریق راوی و دریچه‌هایی که وی گشوده است به داستان راه می‌یابد و از داستان و روند آن استنباط ویژه‌ای می‌کند.

زاویه دید، همان دیدگاه و منظری است که راوی از آن دیدگاه و منظر داستان را روایت می‌کند و موجب می‌شود که خواننده نیز از همان دیدگاه وارد داستان شود و داستان را درک کند.

«به هر حال هر داستانی را می‌توان به دو شیوه کلی روایت کرد؛ یکی اوّل شخص است و دیگری سوم شخص. هنگامی که راوی داستان «من» باشد، این داستان از نظرگاه اوّل شخص بیان شده است، این «من» که داستان را برای ما روایت می‌کند، ممکن است شخصیت اصلی ماجرا، یکی از اشخاص فرعی و یا یک شاهد بی‌طرف باشد. نظرگاه دیگری که به روایت داستان می‌پردازد، نظرگاه سوم شخص است؛ یعنی به جای این که من داستان را روایت نماید، فرد سومی روایت می‌کند یعنی ضمیر اوست که روایت می‌کند.» (مندنی پور، ۱۳۸۴، ص ۳۰۶)

براساس زاویه دید اوّل شخص یعنی «من» که داستان را برای ما روایت می‌کند، دو نوع راوی داریم، یک راوی درون داستانی است به این معنا که در اتفاقات و رخدادها داستان شرکت می‌کند و خود عامل تعدادی از اتفاقات است و خلاصه این که در ساختار دو نقش را به عهده دارد؛ یکی نقش راوی و دیگر نقش یکی از شخصیت‌های داستان و یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که نویسنده روایت کردن داستان را بر عهده یکی از شخصیت‌ها می‌گذارد. دوم راوی برون داستانی است به این مفهوم که «راوی به

عنوان شاهدهی بی‌طرف و یا به عبارت بهتر فیلمبرداری که تنها برای انتقال به خواننده به فیلمبرداری می‌پردازد، در داستان حضور ندارد.» (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۱۱۰) و هیچ‌گونه شرکتی در داستان و رخدادها ندارد و خود نیز عامل اتفاق نیست و تنها روایت‌کننده، برای انتقال رخدادها و جریان داستان به خواننده است؛ البته باید گفت که در زاویه دید سوم شخص راوی به لحاظ شرکت در داستان، راوی برون داستانی است.

«در بعضی موارد روایت در دل روایت دیگر قرار دارد؛ به این مفهوم که گاهی راوی روایت می‌کند که راوی دیگر چنین روایت کرد که فلان اتفاق و یا رویداد رخ داد. این شیوه روایت کردن باعث می‌شود که متن دارای سطوح روایی متفاوت شود و یا روایت چند سطحی ایجاد گردد. لزوماً سطوح روایی را نباید دو سطح در نظر گرفت، بلکه ممکن است سطوح روایت تا چهار یا پنج سطح هم برود و یا حتی بیشتر نیز بشود.» (اخلاقی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۸-۲۷۶) نکته قابل ذکر اینکه نباید انتقال روایت از یک راوی به راوی دیگر را با روایت چند سطحی اشتباه کنیم. به این معنا که ممکن است در یک داستان یا روایت، عمل روایت کردن داستان در میانه کار به راوی دیگری منتقل شود؛ یعنی ممکن است ابتدا راوی عمل روایت را بر عهده داشته باشد و سپس به راوی دیگر و یا یکی از شخصیت‌ها انتقال دهد. این انتقال ممکن است هر چند بار که نویسنده و یا حتی راوی صلاح بداند صورت بگیرد و یا ممکن است در میان روایت باز هم انتقال به راوی اولیه صورت بگیرد. این شیوه روایت کردن یک حکایت توسط چند راوی، انتقال عمل روایت است که در این شیوه یک روایت وجود دارد و چند راوی، ولی در روایت چند سطحی، موضوع به گونه دیگر است. در هر سطح، ما یک روایت مستقل داریم؛ بنابراین به تعداد سطح‌ها، روایت هم وجود دارد؛ یعنی اگر روایت چهار سطحی باشد، ما چهار روایت خواهیم داشت که یکی روایت اول و اصلی است و سه روایت دیگر روایاتی هستند که به ترتیب در دل یکدیگر قرار گرفته‌اند و در صورتی که انتقال روایتی نداشته باشیم چهار روایت داریم و چهار راوی اصلی و در صورتی که هر

روایتی انتقال راوی نیز داشته باشد، تعداد راوی‌ها بیشتر می‌شوند. برای بهتر متوجه شدن موضوعات گفته شده می‌توان به حکایت‌های زیر از اسرارنامه توجه کرد:

برون شد ابلهی با شمع از در  
بدید از چرخ خورشید منور  
ز جهل خود چنان پنداشت جاوید  
که بی این شمع نتوان دید خورشید  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۸۲)

حکایت بالا روایتی است یک سطحی، یعنی در همان سطح روایی نخست قرار دارد که راوی نیز یک تن است و هیچ گونه انتقال روایتی صورت نگرفته است. همچنین راوی از دیدگاه سوم شخص به بیان این روایت پرداخته است. این شیوه روایت را می‌توان ساده‌ترین شیوه روایتی دانست که موجب سردرگمی خواننده نمی‌شود. همچنین در این روایت، راوی، برون داستانی است و از بیرون حکایت را برای ما روایت می‌کند:

شنودم من که موشی تیز دیده  
ز چنگ گریگان، خون ریز دیده  
برون آمد زسوراخی چنان تنگ  
که با تنگی او بودی جهان تنگ  
به کنج خانه‌ای کو را گمان بود  
قضا را خایه مرغی نهان بود  
به سوی بیضه آمد، پای برداشت  
ولی دستش نداد از جای برداشت  
نه بر وی چنگل او را ظفر بود  
نه دندانش به بردن کارگر بود ...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۳۹)

این حکایت نیز روایتی است یک سطحی؛ یعنی در همان سطح روایی نخست است و راوی نیز یک نفر است، یعنی هیچ گونه انتقال روایتی صورت نگرفته است. همچنین راوی برون داستانی است، یعنی هیچ گونه نقشی در رخدادها ندارد گاهی نیز از دیدگاه اوّل شخص روایت را نقل کرده است:

یکی شاگرد احول داشت استاد  
مگر شاگرد را جایی فرستاد  
که ما را یک قرابه روغن آنجاست  
بیاور زود، آن شاگرد برخاست  
چو آنجا شد که گفت و دیده بگماشت  
قرابه چون دو دید احول عجب داشت  
بر استاد آمد، گفت: ای پسر  
دو می‌بینم قرابه من چه تسدیر.

زخشم استاد گفتش ای بد اختر      یکی بشکن، دگر یک را بیاور  
چو او در دیدن خود شک نمی‌دید      بشد این یک شکست، آن یک نمی‌دید  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۸۴-۸۳)

این حکایت، در سطح اول روایی قرار گرفته است، اما انتقال روایت در آن وجود دارد؛ به این شکل که ابتدا راوی برون داستانی با دیدگاه سوم شخص شروع به روایت داستان می‌کند که استادی، شاگرد دو بینی (احول) داشت که وی را برای انجام کاری به جایی می‌فرستد، پس از این مرحله روایت به استاد - که راوی درون داستانی است و با دیدگاه اول شخص روایت را بیان می‌کند، - منتقل می‌شود که ظرف روغنی در آن محل است، آن را زود بیاور. پس از آن دوباره روایت به راوی ابتدایی با دیدگاه سوم شخص برون داستانی منتقل می‌گردد که شاگرد برمی‌خیزد، به آن محل می‌رود و چون نگاه می‌کند، دو ظرف روغن می‌بیند، تعجب می‌کند و دوباره نزد استاد خود می‌آید، در این مرحله باز هم روایت به راوی بعدی که شاگرد است و راوی درون داستانی است و از دیدگاه اول شخص روایت می‌کند، منتقل می‌شود که دو ظرف روغن در آن محل است، باید چه تصمیمی گرفت؟ باز هم روایت به راوی اول انتقال می‌یابد با همان شرایط و دیدگاه که استاد از روی خشم به شاگرد می‌گوید و سپس روایت کردن به استاد منتقل می‌شود که: بد اختر یکی از ظرف‌ها را بشکن و دیگری را بیاور! و برای آخرین بار دوباره روایت به راوی معطوف می‌شود که چون شاگرد از خود مطمئن است، یکی از کوزه‌ها را می‌شکند و بلافاصله به اشتباه خود پی می‌برد. به صورت خلاصه روند انتقال روایت را در این حکایت می‌توان به صورت زیر نشان داد:

راوی (سوم شخص، برون داستانی) ← استاد (اول شخص، درون داستانی) ←  
راوی (سوم شخص، برون داستانی) ← شاگرد (اول شخص، درون داستانی) ← راوی  
(سوم شخص، برون داستانی) ← استاد (اول شخص، درون داستانی) ← راوی (سوم  
شخص، برون داستانی)

چنین گفته است آن خورشید اسلام      که طالع شد ز برج خاک بسطام

که من بریده ام درگاه و بیگاه  
 چوره دادند بر عرش مجیدم  
 ندا کردم که یارب پرده بردار  
 پرسیدند از او کای خاص درگاه  
 چنین گفت او که هرگز کس رسیده است  
 بدو گفتند ای خورشید انور  
 عجب تر گفت نزدیک من آن است  
 سه باره سی هزاران سال در راه  
 هم آنجا پیش آمد با یزیدم  
 ز پرده با یزید آمد پدیدار  
 به ایزد کی رسد بنده در این راه  
 عجب باشد گر اینجا کس ندیده است  
 چه چیز است اندرین دریا عجب تر  
 که در دریا ز خود کس را نشان است ...  
 (عطار، ۱۳۸۴، ص ۷۷)

این حکایت در دو سطح روایی است؛ سطح اول روایت راوی است که این چنین روایت می‌کند که با یزید بسطامی روایت می‌کند که من گاه و بیگاه سه بار سی هزار سال را برای رسیدن به حق طی کرده‌ام و ...

اینجا برخلاف داستان قبل دو روایت داریم، روایت اول توسط راوی برون داستانی و از دیدگاه سوم شخص و روایت دوم با راوی درون داستانی و زاویه دید اول شخص یعنی با روایت بایزید آغاز می‌شود. روایت اول انتقال ندارد، ولی روایت دوم انتقال دارد که جریان آن را اینگونه می‌توان نشان داد:

راوی (برون داستانی، سوم شخص) ← بایزید (درون داستانی، اول شخص) ←  
 راوی سطح روایی اول (برون داستانی، سوم شخص) ← مخاطبان بایزید (درون داستانی، اول شخص) ←  
 راوی سطح اول (برون داستانی، سوم شخص) ← بایزید (اول شخص، درون داستانی) ←  
 راوی سطح اول (برون داستانی، سوم شخص) ←  
 مخاطبان (درون داستانی، اول شخص) ←  
 راوی سطح اول (برون داستانی، سوم شخص) ←  
 مخاطبان (درون داستانی، اول شخص) ←  
 بایزید (درون داستانی، اول شخص).

به طور کلی در اسرارنامه حکایت‌هایی که با عبارات چنین گفته ست، چنین گفت، سخن بشنو، عزیزی گفت و حکایت کرد ما را، آغاز می‌شوند، حکایت‌های چند سطحی هستند.



به نظر می‌رسد راوی اصلی که داستان را آغاز می‌کند و برون داستانی است، نسبت به رخدادهای داستان و شخصیت‌ها و کنش‌های آنها کاملاً بی‌طرف است و از این روست که گاهی روایت را به شخصیت‌ها انتقال می‌دهد تا خواننده اتفاقات را از زبان شخصیت‌ها بشنود و خود قضاوت و داوری نماید.

«راوی جدا از داستان می‌تواند داستان را از دیدگاه‌های مختلفی چون دیدگاه عینی و بیرونی، دانای کل، محدود یا نامحدود نقل کند، اما راوی دخیل در داستان تنها از یک دیدگاه که همانا دیدگاه خود راوی است می‌تواند داستان را روایت کند؛ زیرا دانش او محدود به آن چیزی است که می‌بیند یا می‌شنود و تنها به افکار و احساسات درونی خود می‌تواند اشراف داشته باشد.» (اخلاقی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰-۲۰۷)

در ارتباط با زاویه دید نیز می‌توان گفت که دیدگاه سوم شخص دیدگاهی نسبتاً دور از داستان است و خواننده تنها با صحبت‌ها و نظرات راوی است که نسبت به داستان آگاهی می‌یابد، ولی دیدگاه اول شخص باعث می‌شود که خواننده به صحنهٔ رویداد نزدیک‌تر باشد و با شخصیت‌ها و اتفاقات داستان احساس همدلی و همراهی بیشتری بنماید.

درجه و میزان پوشیدگی و آشکارگی راوی در داستانهای کهن و نو متفاوت است، در داستان‌های نو، به جز گونه‌ای از داستان‌های پست مدرن، عموماً حضور راوی ناپیداست، زیرا نویسنده می‌خواهد بی‌واسطه، خواننده را در بطن داستان بیاورد، ولی در داستان‌های کهن حضور راوی کاملاً آشکار و ملموس است، از جمله نشانه‌های حضور راوی در داستان عبارت است از: بیان اول شخص، شرح و تفسیر داستان، تعریف شخصیت، تلخیص زمان، تأکید بر داستان‌گویی در حکایات توسط راوی (اخلاقی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۳)

#### ۱- بیان اول شخص

شنودم از یکی صاحب کرامات      که شد روزی جهودی در خرابات ...

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۲۹)

در این حکایت کاملاً مشخص است که راوی از زبان خود بیان می‌کند که: من که راوی هستم و از صاحب کرامتی شنیدم که....

## ۲- شرح و تفسیر داستان

اغلب داستان‌های اسرارنامه دارای شرح و تفسیری است که عطار بر آنها افزوده است و این مورد را تقریباً می‌توان در پایان تمام حکایت‌های اسرارنامه یافت به عنوان مثال:

یکی شیاگرد احول داشت استاد	مگر شاگرد را جایی فرستاد
که ما را یک قرابه روغن آنجاست	بیاور زود آن شاگرد برخاست
چو شد آنجا که گفت و دیده بگماشت	قرابه چون دو دید احول عجب داشت
بر استاد آمد، گفت «ای پیر	دو می‌بینم قرابه من چه تدبیر»
زخشم استاد گفتش «ای بد اختر	یکی بشکن دگر یک را بیاور»
چو او در دیدن خود شک نمی‌دید	بشد، این یک شکست، آن یک نمی‌دید
اگر چیزی همی بینی تو جز خویش	تو هم آن احول خویشی بیندیش
تو هر چیزی که می‌بینی تو آنی	ولی چون در غلط ماندی چه دانی

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۸۳)

عطار در دو بیت آخر تفسیری عرفانی از داستان بیان کرده است.

## ۳- شخصیت پردازی

عطار در بیان ویژگی‌های شخصیت از حدّ چند کلمه فراتر می‌رود و می‌کوشد تا با عبارتی نسبتاً مفصل و گسترده و با القاء نوعی حالت ارزشی شخصیت مثبت و یا احیاناً منفی خود را معرفی نماید:

سخن بشنوز سلطان طریقت	سپه سالار دین، شاه حقیقت
به هر جزوی هزاران کل علی الحق	به کلّ محبوب حق، معشوق مطلق
شگرفی کآفتاب این ولایت	در او می‌تابد از برج هدایت

سلیمان سخن در منطق الطیر که این کس بوسعید است، ابن‌ابوالخیر...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۷۸)  
در اینجا، این راوی است که از جانب عطار، به دلیل ارادتی که به بوسعید دارد، به تعریف از او پرداخته است.

#### ۴- تلخیص زمان

به آخر مدت ده سال پیوست ز عشق پادشاه از پای نشست  
همه شب تیا به روز و روز تا شب ستاده بر درش می‌گفت یارب  
قرار و خواب، آرامش برفته به بدنامی خود، نامش برفته  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰)

#### ۵- تأکید بر داستان‌گویی در حکایات توسط راوی

در برخی موارد، در حین داستان، متوجه می‌شویم که راوی عملاً با سخنان خود به داستان‌گویی و روایت گفتن خود اشاره می‌کند. این اشاره به صورت‌های مختلفی صورت می‌پذیرد که عبارت است از:

الف) سخن گفتن درباره خود داستان و چگونگی آن و اشاره به چگونگی تعبیر و تفسیر داستان‌ها و به طور کلی شرح و تفسیر داستان خود دلیلی بر داستان‌گویی عطار است که در اغلب داستان‌ها این امر به وضوح دیده می‌شود، به عنوان مثال:

زنی بد پارسا، شویش سفر کرد  
نه شویی و نه برگی داشت در خورد  
یکی گفتش «به تنهایی و خواری  
نه نانی، نه زری، چون می‌گذاری»  
زنش گفتا که «تنها نیستم من  
که اندر قربت مولاستم من  
مرا بی‌شوی روزی به شود راست  
که روزی خواره شد، روزی ده این جاست»

تو ای مرد از زنی کم می‌نمایی

چنینی وای تو، دروا چرایسی

ز ناشایست و شایست من و تو

بلاست این بیش وایست من و تو

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳)

در این حکایت (همچون بیشتر حکایت‌های عطار) راوی داستانی را بیان کرده و سپس به شرح و تفسیر و سرزنش افراد ضعیف پرداخته که تمام این موارد دلیلی بر حضور راوی در داستان است.

ب) فرایند گفتن و نگاهستن داستان‌ها

سرانجام بخیلان باز گفتم

ببین تا خود چه نیکو راز گفتم

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵)

در این حکایت عطار یا راوی به طور صریح به داستان گویی خود اشاره کرده است.

در اسرارنامه، گاهی حکایت از زبان جمع روایت می‌شود، همانطور که ممکن است

از زبان فرد باشد به این صورت که:

که هرکو شد به کعبه، گشت ایمن

بدان دیوانه گفت آن مرد مؤمن

که تا در مکه آمد پیش درگاه

فراوان تن زد آن دیوانه در راه

که بر بودند دستارش زسر، زود

هنوز از کعبه پای او به در بود

که دستارش به تک می‌برد از دور

یکی اعرابی را دید بی‌نور

که اینک ایمنی آمد پدیدار

زبان بگشاد آن مجنون به گفتار

میان خانه خود کی مائلم سر؟ ...

چو دستارم زسر بردند بر در

(عطار، ۱۳۸۴، صص ۱۱۱-۱۱۰)

همانگونه که در حکایت بالا مشاهده می‌شود، حکایت از زبان راوی و

شخصیت‌های منفرد است، ولی در حکایت بعدی روایت از زبان جمع نیز بیان می‌شود:

کری بر ره بخت از خرده دانی  
در آمد کاروان و رفت چون دود  
چو شد بیدار، خواب از دیدگان رفت  
چرا خفتی که کرد آخر چنین خواب

که تا وقتی در آید کاروانی  
کجا آن خفته کر را خبر بود  
بدو گفتند «ای کر کاروان رفت  
که بگذشتند همراهان و اصحاب»....

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۵۴)

گاه نیز راوی حکایتی را شروع می‌کند و سپس آن را به شخصیت داستان منتقل می‌کند، ولی این شخصیت به بیان سخنان خود یا به عبارتی حدیث نفس و واگویی می‌پردازد، یعنی در اصل، راوی اولیّه از ابتدا به روایت کردن حرف دل شخصیت داستان پرداخته است، برای مثال:

عزیزی بر لب دریا با ستاد  
یکی دریا همی دید آرمیده  
به دریا گفت ای بس بی نهایت  
که گر موجی برآید یک دم از تو

نظر از هر سوی دریا فرستاد  
یکی فطرت به حدش نارسیده  
ز آرام تو می‌ترسم به غایت  
بسی کشتی که افتد بر هم از تو

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹)

### الگوهای روایتی

در این کتاب، روایات به طور کلی زیر مجموعه هفت الگو هستند که این هفت الگو به طور خلاصه براساس توضیحات داده شده، به این صورتند:

۱- راوی (سوم شخص، برون داستانی) ← شخصیت‌ها (اول شخص، درون داستانی) ← عطار یا راوی (اول شخص، برون داستانی)

این الگو شامل نتیجه و تفسیری است که نویسنده و یا راوی از داستان دارند و توصیه‌هایی که می‌خواهند به خواننده بکنند. همچنین باید گفت که در خلال انتقال روایت به شخصیت‌ها نیز گاهی روایت دوباره به همان راوی اول با همان شرایط و نظرگاه منتقل می‌شود. در این اثر، به لحاظ آماری بیشتر حکایت‌ها زیرمجموعه این الگو هستند. حکایت بعدی بیانگر این موضوع است:

بدان خربنده گفت آن پیردانا  
چنین گفتا که: من خربنده کارم  
جوایی دادش آن هشیار موزون  
که چون خر مرد تو دل زنده گردی  
از این کافر که ما را در نهادست  
مسلمان هست بسیاری به گفتار  
که: کثارت چیست ای مرد توانا؟  
به جز خربندگی کاری ندارم  
که یارب خر بمیرادت هم اکنون  
تو خربنده خدا را بنده گردی  
مسلمان در جهان کمتر فتادست  
مسلمانی همی باید به کردار ...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۵۳)

۲- راوی (سوم شخص، برون داستانی) ← راوی یا عطار (اول شخص، برون داستانی)

داستان و حکایت در این الگو تنها در بخش اول جاری است و بخش دوم و آخر نتیجه‌گیری و توصیه عطار یا راوی است. در این الگوی روایتی انتقال روایت به شخصیت‌های داستان وجود ندارد. برای مثال:

چنین گفت آن عزیزی با دیانت  
زمین و آسمان زان در رمیده ست  
تو تنها آمدی تا آن کشتی تو  
اگر این است امانت ای همه ننگ  
اگر بی سر شوی این سر بدانی  
که تا حق عرضه داده ست این امانت  
که بار عهده آن سخت دیده ست  
از آن ترسم که خط در جان کشتی تو  
بسی این به کشد از تو خری لنگ  
وگرنه گریه‌ای از چند خوانی ...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۳۶)

۳- راوی (سوم شخص، برون داستانی) ← شخصیت‌ها (اول شخص، درون داستانی)

در این الگو، داستان در هر دو بخش جاری است. تنها عطار و یا راوی است که در آخر نظر خود را بیان نمی‌کند و به خواننده توصیه نمی‌نماید؛ گویا نتیجه‌گیری و دریافت را بر عهده خود خواننده گذاشته است. برای مثال:

چو مرد آن پیرمرد، پیر اصحاب  
مگر آن شب مریدش دید در خواب

که می‌کردند زمن ریک سؤالت  
خدایم را سپردم خویشتن را  
خدایت کیست و چیست اینجا جوابت؟  
نشد وا خانه از بهر جوابی  
بدل کردم سرایی نه خدایی  
به حق گوئید می‌گوید فلان پیر  
به هر یک صد هزار اسرار جویست  
فراموشم نکردی در چنین جای  
فراموشت کنم؟ اینم هوس نیست...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۴۴)

۴- راوی (اوّل شخص، برون داستانی) ← شخصیت (اوّل شخص، درون داستانی)

← راوی یا عطار (اوّل شخص، برون داستانی)

در این شیوه، به طور کلی، حکایت از دیدگاه اوّل شخص نقل می‌شود، ولی داستان در دو بخش اوّل جریان دارد و بخش آخر نتیجه گیری و توصیه‌های راوی یا عطار است:

همی شد در بیابان تا به کوهی  
که از باد وزان می‌کرد فریاد  
بر او دید ای عجب خطی نبشته  
که در دنیا زینان کرد، آخرت هم  
بزد یک نعره و آشفته درماند  
سر مردی است از مردان درگاه  
نگردد در حریم وصل محرم

پرسیدش که هین چون بود حالت؟  
چنین گفت او که دیدم آن دو تن را  
مرا گفتند ای خوش برده خوابت  
سخن گوی جهان در هیچ بابی  
چنین گفتم که من از تنگنایی  
شوید از من به حق چون از کمان تیر  
تورا چندان که ریگ و برگ و مویست  
تو با این جمله پاکان دل افزای  
مرا کاندردو عالم جز تو کس نیست

شندوم من که شبلی با گروهی  
به ره در، کاسه سر دید پر باد  
گرفت آن کاسه سر گشته گشته  
که بنگر کین سر مردی است پر غم  
چو شبلی آن خط آشفته بر خواند  
به یازان گفت این سر در چنین راه  
که هر کو در نبازد هر دو عالم

تو هم گر هر دو عالم ترک گویی چنان کان مرد از مردان اویسی ...

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۴۷)

۵- رلوی (اول شخص، برون داستانی) ← راوی یا عطار (اول شخص، برون

داستانی)

در این شیوه روایتی، تنها از دیدگاه اول شخص سخن گفته می‌شود و به شخصیت‌ها نیز انتقال نمی‌یابد و داستان تنها در بخش اول جاری است و بخش دوم نتیجه‌گیری عطار و یا راوی و توصیه‌ای است به خواننده:

مگردید اشتری را بی‌نگهبان	شنودم من که موشی در بیابان
که تا اشتر به آسانی روان شد	مهارش سخت بگرفت و دوان شد
نبودش جای آن اشتر، چه سودش؟	چو آوردش به سوراخی که بودش
من اینک آمدم کوجایگاهت	بدو گفت اشتر ای گم کرده راهت
بدین عادت مرا آری بر خویش	تو را چون نیست از سستی سر خویش
چو من اشتر بدین سوراخ سوزن	کجا آید برون تنگ روزن
که اشتر گریه افتادست این کار	برو از جان خود برگیر این بار
که نتوانی شد اشتر را سیه‌گر	برو دم در کش ای موش سیه‌سر
سخن در خورد خود از دانه‌ای گوی	برو ای مور خود را خانه‌ای جوی
که کبک تو عماری کش فتاده ست	تورا ای مور از آن دل خوش فتادست

(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳)

۶- راوی (اول شخص، برون داستانی) ← شخصیت (اول شخص، درون داستانی)

در این شیوه روایت نیز تنها از دیدگاه اول شخص سخن گفته می‌شود و در پایان نیز عطار یا راوی نتیجه‌گیری و یا توصیه‌ای نمی‌کنند و حکایت نیز در تمام دو بخش جریان دارد. برای مثال:

که چون عبادی اندر نزع افتاد	شنودم من از آن داننده استاد
زیبای افتاده دیدش بر سر راه	در آمد پیش او عباسه ناگاه



زسیلاب اجل مدهوش گشته بدو گفت ای لطیف نغز گفتار  
تو تا پیش سخن گویان نشستی چرا گشتی چنین خاموش به یکبار  
زیاسخ بلبش خاموش گشته زفانت در سخن گفتن شکر بار  
همه دست سخن گویان ببستی چه بود آن حرص بسیار به گفتار  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵)

۷- راوی (اول شخص، درون داستانی) ← شخصیت‌ها (اول شخص، درون داستانی) ← راوی یا عطار یا شخصیت (اول شخص، درون داستانی)

در این الگو، راوی متفاوت عمل کرده است؛ راوی اولیّه نیز در ادامه داستان تبدیل به شخصیت داستان می‌شود و در نهایت، در بخش آخر این شخصیت نیز با راوی یا عطار ادغام می‌گردد. چنین به نظر می‌رسد که داستان و توصیفات و توضیحات آن تا پایان بخش سوم هم ادامه می‌یابد:

بپرسیدم در آن دم از پدر من ز حیرت پای از سر می‌ندانم  
نگردد این کمان کار دیده بدو گفتم که چیزی گوی آخر  
جوابم داد کای داننده فرزند ز غفلت خود نمایدم همه عمر  
به آخر دم چنین گفت آن نکوکار پدر این گفت و مادر گفت آمین  
خدایا گفت این هر دو گرامی اگر چه گردنم زیر گناه است  
بین یارب دو پیرناتوان را که چونی؟ گفت: چونم ای پسر من؟  
دلَم گم گشت، دیگر می‌ندانم به بازوی چو من پیری کشیده  
که سرگردان شدم چون گوی آخر به فضل حق به هر بابی هنرمند  
چه گویم ژاژ خاییدم همه عمر خداوندا محمد را نکو دار  
وزان پس زو جدا شد جان شیرین به فضلت مهر برنه بر تمامی  
دعای این دو پیرم حرز راه است بدیشان بخش جان این جوان را ...  
(عطار، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵)

درباره این الگوها باید گفت، در الگوهای شماره ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ که بخش آخر راوی یا عطار است، همانگونه که گفته شد، داستان در این مرحله خاتمه یافته و عطار یا راوی به بررسی و تفسیر و تحلیل حکایت و توصیه به خواننده می‌پردازد، ولی در این مرحله عطار با راوی بسیار به هم نزدیک می‌شوند و وحدت می‌یابند؛ به نحوی که نمی‌توان تشخیص داد که این فردی که اکنون دارد از داستان نتیجه‌گیری می‌کند و به خواننده در ارتباط با درون مایه توصیه می‌کند، عطار به عنوان سراینده کتاب و معلمی غیرحضور است و یا راوی است به عنوان کسی که عطار او را برای عمل روایت کردن داستان و سپس توصیه به خواننده برگزیده است. این یکی از شگردهای عطار است که به لحاظ تشخیص راوی در پایان حکایت دچار سردرگمی می‌شویم و نمی‌توانیم راوی اصلی را تشخیص دهیم.

### کنشهای گفتاری در روایات اسرارنامه

اگر بخواهیم از دیدگاه زبان‌شناختی و بر اساس نظام‌های طبقه‌بندی موجود کنشهای گفتاری قصه‌های عطار را طبقه‌بندی کنیم، به پنج نوع کارکرد کلی از کنش دست می‌یابیم: اعلام، تقریر، توصیف، بیان احساس، بیان امری-ارشادی و بیانات تعهدآور (یول، ۱۳۸۷، ص ۷۳) مجموعه این کنشها را تشکیل می‌دهند. گویا شاعر کوشیده است تا تمام انواع کنشهای گفتاری را برای انگیزش ذهن و ضمیر خواننده به کار گیرد و خواننده را از هر سو محاصره نماید. علاوه بر این کنشهای گفتاری مستقیم و غیرمستقیم در زبان روایت داستان‌های اسرارنامه به کار گرفته شده است، گرچه اساساً در روایات داستانی کهن کنشهای مستقیم کاربرد بیشتری دارد. یعنی راوی می‌کوشد تا حکمت، اندرز و یا تحریک احساس را به طور مستقیم مورد اشاره قرار دهد.

### نتیجه‌گیری

بر اساس بررسی تحلیلی روایت در داستان‌های اسرارنامه عطار در می‌یابیم که راوی اصلی داستان‌ها، یعنی عطار، کوشیده است تا روایت را در خدمت درون مایه قرار دهد و از سطوح مختلف روایت و زاویه دیدهای متفاوت به بیان قصه خویش پردازد. علاوه بر این شیوه روایی عطار عموماً خطی و مستقیم است و کمتر از شیوه‌های موجی و حلقوی در بیان روایت بهره می‌برد.

در پایان در ارتباط با این هفت الگو می‌توان گفت که ما شش نوع راوی در داستان‌های اسرارنامه داریم که اگر برای این شش راوی علامت اختصاری معین نماییم، این شش راوی به این شکل ظاهر می‌شوند.

۱- راوی با دیدگاه سوم شخص و برون داستانی ← A

۲- شخصیت با دیدگاه اول شخص و درون داستانی ← B

۳- راوی یا عطار با دیدگاه اول شخص و برون داستانی ← C

۴- راوی با دیدگاه اول شخص و برون داستانی ← D

۵- راوی با دیدگاه اول شخص و درون داستانی ← E

۶- راوی یا عطار یا شخصیت با دیدگاه اول شخص و درون داستانی ← F

بنابراین شیوه علامت‌گذاری اختصاری هفت الگوی یاد شده نیز به صورت

اختصاری این‌گونه می‌شود:

- |       |    |
|-------|----|
| A→B→C | -۱ |
| A→C   | -۲ |
| A→B   | -۳ |
| D→B→C | -۴ |
| D→C   | -۵ |
| D→B   | -۶ |
| E→B→F | -۷ |

جدول شماره ۳- چگونگی کاربرد الگوهای روایتی در ۹۹ حکایت

الگوی روایتی	شماره حکایت	الگوی روایتی	شماره حکایت
A→B→C	۳۰	A→B→C	۱
A→B→C	۳۱	A→C	۲
A→B→C	۳۲	A→B→C	۳
A→B→C	۳۳	A→B→C	۴
D→B→C	۳۴	A→B→C	۵
A→B→C	۳۵	A→C	۶
A→C	۳۶	A→B→C	۷
A→C	۳۷	A→C	۸
A→B→C	۳۸	A→B	۹
A→C	۳۹	A→B→C	۱۰
A→B→C	۴۰	A→C	۱۱
A→B→C	۴۱	D→B→C	۱۲
A→B→C	۴۲	A→B→C	۱۳
A→B→C	۴۳	A→B→C	۱۴
A→B→C	۴۴	A→C	۱۵
A→B→C	۴۵	A→B→C	۱۶
A→B→C	۴۶	A→B→C	۱۷
A→B→C	۴۷	A→B	۱۸
A→B→C	۴۸	D→B→C	۱۹
D→B→C	۴۹	A→B→C	۲۰
A→B→C	۵۰	A→B→C	۲۱
A→B→C	۵۱	D→B→C	۲۲
A→B→C	۵۲	A→B→C	۲۳
A→B→C	۵۳	A→B→C	۲۴
A→B→C	۵۴	A→B→C	۲۵
A→B→C	۵۵	A→B	۲۶
A→B→C	۵۶	A→B→C	۲۷
A→B→C	۵۷	A→B→C	۲۸

ادامه جدول شماره ۳

الگوی روایتی	شماره حکایت	الگوی روایتی	شماره حکایت
A→B→C	۸۶	D→B→C	۵۸
D→B→C	۸۷	D→B→C	۵۹
E→B→F	۸۸	A→B→C	۶۰
D→B→C	۸۹	A→B	۶۱
D→B→C	۹۰	A→B→C	۶۲
D→C	۹۱	A→B→C	۶۳
A→B→C	۹۲	A→B→C	۶۴
A→B→C	۹۳	A→B	۶۵
D→B→C	۹۴	A→B→C	۶۶
D→B→C	۹۵	A→B→C	۶۷
A→B→C	۹۶	A→B→C	۶۸
A→C	۹۷	A→B	۶۹
D→B	۹۸	A→C	۷۰
E→B→F	۹۹	D→B→C	۷۱
		A→B→C	۷۲
		D→B→C	۷۳
		A→B→C	۷۴
		A→B→C	۷۵
		A→C	۷۶
		A→B→C	۷۷
		A→B→C	۷۸
		A→B→C	۷۹
		A→B→C	۸۰
		A→C	۸۱
		D→C	۸۲
		A→B→C	۸۳
		A→B→C	۸۴
		D→B→C	۸۵

## منابع و مأخذ

- ۱- اخلاقی، اکبر، (۱۳۷۷)، تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار، اصفهان: فردا.
- ۲- -----، (۱۳۸۲)، «تحلیل ساخت روایی مثنوی مولوی»، پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.
- ۳- اخوت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان: فردا.
- ۴- اسپکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، عناصر داستان. ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- ۵- پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس.
- ۶- پورنامداریان، تقی، (۱۳۷۵)، دیدار با سیمرخ، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۷- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد، (۱۳۸۴)، اسرارنامه، تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ ششم، تهران: زوار.
- ۸- -----، (۱۳۷۹)، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ شانزدهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- مورگان فورستر، ادوارد، (۱۳۶۹)، جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ چهارم، تهران: نگاه.
- ۱۰- مارتین، والاس، (۱۳۸۲)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس.
- ۱۱- مندنی پور، شهریار، (۱۳۸۴)، کتاب ارواح شهرزاد، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- ۱۲- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۵)، عناصر داستان، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- ۱۳- یول، جورج، (۱۳۸۷)، کاربردشناسی زبان، ترجمه محمد عموزاده و منوچهر توانگر، تهران: انتشارات سمت.

***A Study of "Point of View" in the Stories of Asrar-Nameh by Attar***

Mohammad R. Nasr Esfahani, Ph.D  
Marzeyeh Fatemi, M.A.  
Esfahan University

***Abstract***

*In general, narration in a story is created at the same time the story is created. The identity of the stories are in the form of words and expressions, which are transferred to us by the inner voice of stories. This voice belongs to the narrators or who explain narrations to us. They can narrate the story from several voices to us which are called "point of view". They are selected purposefully by the writer. Attar has narrated in the Asrar Nameh from different points of view. Sometime he changes his point of view and the narrators in the same story. Some time Attar changes the point of view of a story in the middle of another story, so we will have polyhedral narration. In Asrar Nameh, the narrators of the stories are easily identified but sometime it is united with another narrator at the end of story so we can't recognize narrators. Attar has made use of seven narrators or points of view in Asrar Nameh.*

***Key words:*** Narration, Narrator, Point of view, Asrar Nameh.